

زبان سیاسی اسلام

Bernard Lewis, *The Political Language of Islam*. Chicago/London: The University of Chicago Press, 1988/1991, 168 pages.

برای مطالعات اسلام شناسی در غرب، انگیزه ها و دلایل مختلفی وجود دارد. مسلمانان و مسیحیان از همان مراحل آغازین اسلام در ارتباط با یکدیگر قرار گرفتند. گسترش قلمرو نفوذ مسلمانان به مرزهای شمالی عربستان و سپس نواحی شامات زمینه ساز توجه بسیار دو طرف شد. طی قرون متمادی، مجادلات و تعاملات کلامی بین طرفداران دو دین انعکاس گسترده ای در نقاط تماس پیدا کرد. یکی از راههای انتقال علوم یونانی به جمع مسلمانان با واسطه گری زبان سریانی و مسیحیان نسطوری امکان پذیر شد. حضور مسلمانان در نقاطی از اروپا، بویژه در آندولس و سپس جنگهای صلیبی، هر یک به نوبه خود مراحل از آشنایی های فرهنگی و تمدنی یا نظامی و سلحشوری را برای طرفین به ارمغان آورد. با قدرت یابی ترکهای عثمانی در سرزمینهای اسلامی و داعیه داری خلافت از سوی آنها و حضورشان در مناطق جنوبی، جنوب شرقی و مرکز اروپا، مسلمانی و ترک بودن در

جایی که همه ساختمانهای دولتی قرار دارد - پراست از صحنه هایی از قاره ای دیگر؛ همه جا مردانی با هیتهایی تهدید آمیز به چشم می خوردند که بی اعتنا به گذشت زمان پرسه می زدند، صحنه هایی که بیشتر حال و هوای پیشاور؛ نه مسکو؛ را دارد. پیرمردان ده با پوستینه های ضخیم و قمه هاشان، مافیایی های مشکوک با دندانهای طلایی و کت و کلاه گانگسترهای سینما و سربازان ملول کسانی هستند که در گروزی صاحب قدرت اند.

در کل، کتاب یک تحقیق نظری نیست. کوشش یک خبرنگار غربی است تا از ارائه یک گزارش خبری صرف درباره منطقه ای دوردست چون قفقاز فراتر رود و تاریخ و پیشینه مردم آن را بشناسد و ریشه های فاجعه قفقاز را بیابد و به خواننده عرضه کند؛ و باید اذعان داشت که از عهده این کار بخوبی برآمده است.

فرهاد عطایی

دانشگاه شهید بهشتی

اذهان اروپایی‌ها مترادف هم شد. تقدیر نیز چنین بود که به هنگام خیزش اروپایی‌ها در شکل تمدن جدید و نفوذ و گسترش آن به نواحی جنوبی و شرقی، و سپس تمام عالم، از جمله عالم اسلام، خط اول تماس را بخود اختصاص دهند.

در حالی که مسلمانان و مسیحیان، به رغم آشنایی دیرینه بعضاً آمیختگی با یکدیگر، از درک و فهم عمیق متقابل کمتر بهره مند بودند، تجلی تمدن اروپایی با آن میزان از میراث مثبت یا منفی که از مسیحیت در خاطر تاریخی و حیات خود داشت، فصلی نو در روابط مسلمانان - که حال دیگر مناطق «پیرامونی» بودند - با مسیحیان - که حال با تمدن جدید و در اشکال و عناوین تمدن صنعتی، بورژوایی و اروپایی، چهره‌ای جهانی یا تقریباً جهانی بخود گرفته بودند - گشود. البته، آمیختگی تمدن مسیحی با آنچه تمدن جدید (مدرنیته) نامیده‌اند و میزان فعل و انفعالات و تاثیر و تاثرات متقابل آن از چارچوب بحث کنونی خارج است. منظور تنها توجه دادن به وجوه «مذهبی» و «تمدنی» غرب با جهان اسلام است. البته، در هر یک از این وجوه علایق توسعه و غلبه انکارناپذیر است.

خیزشهای ایجاد شده در سرزمینهای اسلامی از سوی مسلمانان در قرن نوزدهم و خاصه نیمه اول قرن بیستم و حتی دهه‌های

نخستین نیمه دوم مرحله دیگری از توجهات طرفین را بخود طلبید. یکی از آخرین خیزشها، تصادم منطق انقلاب اسلامی با منطق تمدنی و ارتباطی غرب است. شاید بتوان به جرات گفت که در میان این مراحل سه گانه (مرحله آشنایی و ارتباطی مذهبی در زمانی که اسلام مرکزیت داشت، مرحله نضج تمدن غربی و توسعه علایق این تمدن، از جمله علاقه استعماری به دیگر نقاط جهان در زمانی که مسلمانان حالت حاشیه‌ای و پیرامونی داشتند، و مرحله پرفراز و نشیبی که از اواخر قرن پیش آغاز شده و هنوز دامنه آن در سطوح و ابعاد مختلف ادامه دارد)، تنها در مرحله سوم است که در غرب، مطالعات جدی و گسترده‌ای در مورد مسلمانان و از منظر جغرافیایی آنها، شریکان، آغاز گردید.

در کل، انگیزه مطالعات مجموعه‌ای از علایق استعماری تا گسترش معرفت انسانی را شامل می‌شود. به تعبیر دیگر، طیفی را تشکیل می‌دهد که انگیزه‌های مختلف و بعضاً آمیخته‌ای را در دل خود جای داده است. اگر بخواهیم به برخی از ویژگی‌های این مطالعات اشاره کنیم، باید به این نکات توجه نماییم: نخست، روش مند بودن مطالعات در نهادهای تحقیقاتی و آموزشی؛

دوم مطالعات عمومی، مطالعات تخصصی و موردی را تحت الشعاع خود قرار داده است. باید خاطر نشان ساخت که در راستای

همین مطالعات است که بخش قابل توجهی از منابع مسلمانان از سوی پژوهشگران غربی، استخراج، ترجمه یا نقد شده است. سوم، تدقیق سالها، نامها، حوادث و توجه به فقه اللغه در مطالعات غربی ها دامنه و اهمیت شایان توجهی یافته است. البته، از عنوان غالب بودن مطالعات عمومی نسبت به مطالعات موردی، نباید چنین مستفاد شود که مطالعات موردی و مفهومی در زمینه های فلسفی، ادبی، تاریخی و غیره جایگاهی در مطالعات اسلام شناسانه پیدا نکرده است. در واقع، تک نگاری های برجسته ای در زمینه های فوق صورت گرفته و می گیرد، ولی مطالعات عمومی همچنان غالب است. یکی از کسانی که پژوهشها و مطالعاتش هم برای دنیای غرب و هم در حوزه های علمی و دانشگاهی جوامع مسلمان، از اهمیت بسیار برخوردار است برنارد لوئیس (۱۹۱۶) است. لوئیس انگلیسی تبار و مقیم آمریکاست. در حال حاضر، تعدادی از آثار لوئیس به فارسی ترجمه و منتشر شده است. رساله دکترای لوئیس در مورد منشا اسماعیلیه است که دو ترجمه از آن به فارسی موجود می باشد: بنیادهای کیش اسماعیلیان، ترجمه ابوالقاسم سری (برگردان از عربی) و پیدایش اسماعیلیه، (مجموعه مقالات اسماعیلیان در تاریخ) ترجمه یعقوب آژند. علاقه لوئیس به

اسماعیلیان به نگارش کتابی دیگر با عنوان فدائیان اسماعیلی انجامید. همچنین کتاب دیگری با عنوان ظهور ترکیه نوین، ترجمه محسن علی سبحانی، منتشر شده است. آخرین کتابی که از او به فارسی ترجمه شده، نخستین مسلمانان در اروپا (ترجمه م. قائد، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴) است. در آخر همین کتاب، مصاحبه ای مختصر و تلفنی با لوئیس (۱۹۸۴) چاپ شده است. لوئیس در پاسخ به سؤال علت علاقه مندی اش به مطالعات اسلام شناسی، می گوید که در وهله اول کنجکاوی او بوده که بعدها تبدیل به یک علاقه مستمر شده است (ص ۴۰۷). لوئیس در همین مصاحبه از گرونهاوم و گیب به عنوان افراد مؤثر در جهت گیری مطالعات اسلام شناسانه خود یاد می کند. گفتنی است که از گرونهاوم نیز کتابی به نام اسلام در قرون وسطی، ترجمه غلامرضا سمیعی (نشر البرز، ۱۳۷۳) منتشر شده است. لوئیس در پایان این مصاحبه نگارش کتاب زبان سیاسی اسلام را خاطر نشان می سازد. کتاب زبان سیاسی اسلام با عنوان مشخصات اصلی که در ابتدای این مقاله آمده است، از جمله مهم ترین کارهای لوئیس است. این کتاب در حوزه واژه شناسی یا فقه اللغه (Philology) است. لوئیس کتاب خود را با هدف آشنا کردن غربی ها با تعابیر و اصطلاحات و به بیان دیگر زبان سیاسی

اسلام، نگاشته است. البته، آنچه به انگیزش این هدف یاری رسانده همانا وقوع انقلاب اسلامی ایران است (ص ۱). این کتاب در ۵ فصل تنظیم شده است. در فصل اول، نویسنده سعی کرده است که به رمز و رازهای زبان سیاسی اسلام در قالب کنایات و تعابیر پردازد و اذهان مخاطبان خود را از معانی واقعی که در پس الفاظ نهفته است، روشن سازد. فصل دوم به هیئت سیاسی و مهم ترین مقامات و اصطلاحات مرسوم و متعارف جوامع اسلامی اختصاص یافته است. در فصل سوم به شکل خاص، به مقوله حکومتگران و حکومت شوندهگان می پردازد و عمده بحث را بر خلیفه، خلیفه الله و امیرالمومنین متمرکز می سازد. در فصل چهارم به مسئله جنگ و صلح می پردازد. البته، نباید فراموش کرد که در ذهن خوانندگان غربی، اسلام تا حد بسیاری با تعابیر جنگی آمیخته است. از همین رو، لوئیس نیز لازم دیده که یک فصل را به این مهم اختصاص دهد. سرانجام، در فصل پنجم و آخر، محدودیتهای اطلاعات را مورد بررسی قرار داده و طی آن به مقوله قانون پرداخته است.

حال، با توجه به فصلهای پنجگانه کتاب، به برخی از نکات مهم و ذکر امثله ای برای تبیین و توضیح مندرجات هر فصل اقدام کرده، برخی نکات را متذکر می شویم.

در فصل اول، لوئیس به مخاطبان غربی خود تذکر می دهد که نباید میان تلقی خود از دین با تلقی مسلمانان از این مقوله، همانندی قائل شوند (ص ۳). عموماً، پژوهشگران غربی به این مسئله اهمیت می دهند که تمایز و تفکیک صوری یا عملی دین و سیاست به گونه ای که در تاریخ مسیحیت مندرج است، در اسلام مفهوم نیست. لوئیس هم متأثر از همین نیاز و الزام یادآور می شود که در اسلام تمایزی بین مقامات دنیوی State و مذهبی Church وجود ندارد (ص ۲).

نویسنده سپس برای فهم زبان سیاسی مسلمانان، زبانهای عربی، فارسی و ترکی را همچون زبانهای معیار و پایه در جوامع اسلامی شناسایی می کند (ص ۶). البته، زبان اصلی در بین زبانهای ثلاثه عربی است که زبان قرآنی می باشد و خود ریشه در زبان عربی باستان دارد.

بین زبان فارسی و ترکی نیز به جهت نحوه آشنایی استعمال کنندگان آن با اسلام یک تفاوت مهم وجود دارد. زبان فارسی متعلق به ایرانیان است که سرزمینشان گسترده ترین سرزمین یکپارچه ای بود که به دست اعراب تصرف شد و ساکنان آن به مرور اسلام آوردند، در حالی که زبان ترکی از آن مردمی بود که گروهی از آنها با مهاجرت به سرزمینهای اسلامی وارد حوزه تمدن اسلام شدند. این زبان بعدها با انتقال خلافت به

ترکهای عثمانی، زبان رسمی مهم ترین امپراتوری مسلمانان تا قبل از تجزیه و زوال آن در اوایل قرن حاضر شد. از این پس، نویسنده معمولاً معادل واژگان مورد نظر خود را در هر سه زبان بررسی می کند که ما در اینجا برای جلوگیری از اطالة کلام صرفاً به زبان عربی که زبان معیار و قرآنی مسلمانان است، توجه خواهیم داشت. لوئیس در مورد واژه «سیاست» و ریشه آن همان تعابیر و معادل‌هایی را به کار می برد که در کتابهای لغت عربی، مندرج است از جمله «تربیت اسب». او برای اینکه خواننده غربی را از بهت احتمالی چنین ریشه ای برهاند، لازم می بیند که مثلاً به واژه «Government» توجه دهد که چگونه ریشه در یونان باستان و واژگان Rudder دارد (ص ۱۱). در جای دیگر، به فعل «To Rise» که در قاموس سیاسی غرب معادل ظهور و بروز قدرت، حکومت، تمدن و امثال آن است، اشاره کرده، می نویسد که واژه «ظهور» در زبان سیاسی مسلمانان حالت رازگونه و مذهبی دارد و بندرت واژه ای سیاسی به شمار می آید (ص ۱۳). در نهایت لوئیس در توضیح ریشه یابی واژگان سیاسی اسلام همانند بسیاری دیگر از محققان قائل به یک طبقه بندی دوگانه است. طبقه بندی اول شامل، قرآن، سیره پیامبر، تجارب و اعمال مسلمین است و طبقه بندی دوم ستهای حکومتی و

دیوانی و رسائیل فلسفی یونانی را در برمی گیرد (۶-۷). همان طور که ذکر کردیم، این تقسیم بندی خاص لوئیس نیست و حتی دائره المعارف نویسان یا احصاکنندگان علوم در حوزه تمدن اسلامی همچون فارابی و مستشرقان غربی نیز در مجموع چنین طبقه بندی هایی را، البته با تفاوت‌های جزئی، عنوان کرده اند. همان طور که ذکر کردیم، لوئیس در فصل دوم اصطلاحات سیاسی و دیوانی حکومت اسلامی را شرح می دهد و طی آن واژگان خلیفه، خلافت، سلطان، فقیه، عالم و غیره را در زبانهای عربی، پارسی و ترکی برحسب مورد بررسی می کند. پس از این بررسی عمومی، در فصل سوم به شکل خاصی به مسئله خلافت و سلطنت می پردازد. در آغاز این فصل (ص ۴۳)، لوئیس روایتی منسوب به پیامبر را نقل می کند: «سیکون بعدی خلفاء و من بعدالخلفاء امراء و من بعدالامراء ملوک و من بعدالملوک جابره». این روایت که در اصل در مجلد پنجم اسدالغابه از ابن اثیر که نوعی شرح رجال می باشد آمده، به مضامین مختلف و با تفسیراتی در دیگر کتابهای سیاسی یا شرح رجال مسلمانان همچون تاریخ الخلفاء سیوطی و امثال آن ثبت و ضبط شده است. اما نتیجه ای که لوئیس از این روایت می گیرد، ترتیب بررسی واژگان

سیاسی است، یعنی ابتدا خلفا، سپس امرا و در مراحل بعد ملوک و جبابره، بر حسب آنچه در حدیث آمده است. در ادامه به این حدیث باز خواهیم گشت.

لویس باز مانند عموم کسانی که فقه اللغة سیاسی مسلمانان را مورد توجه قرار داده اند، متذکر می شود که واژه خلیفه ابتدا به ساکن مربوط به عرف و سنت گروههایی از اعراب بوده است و لذا از واژگانی که به طور مستقیم از دین و دیانت برخاسته باشد، نیست. (ص ص ۴-۴۳). به تعبیری که برخی از پژوهشگران مسلمان به کار برده اند، این واژه که مهم ترین واژه در سلسله مراتب حکومستی می باشد، یک واژه «مشرعانه»، نه «شرعی» است. در بین مستشرقان افرادی چون گیب، وات و دیگران هم در مقوله مورد بحث این تفسیر را داده اند. لویس شرح می دهد که از منظر مسلمانان، خلیفه جانشین پیامبر است (ص ص ۴۷-۴۳). همچنین در فصل پنجم، لویس تا حدی بر خلاف نظریه شایع نزد عامه غربی ها و همسو با پژوهشگران آن دیار به این نکته مهم دلالت می کند که خلیفه مسلمانان در وهله اول نمی توانست دست کم به جهت نظری یک مستبد کامل و مطلق بوده باشد؛ چرا که خلیفه همچون اتباعش محدود به رعایت قوانین (Kanun-Ganun) و دستورات شرع

بود (ص ۱۱۴).

در بررسی و نقد کتتاب برنارد لویس ترجیح دادیم که «محدودیتهای اطاعت» که موضوع فصل پنجم است را به خاطر جدایی ناپذیر بودن آن با بحث خلافت، به دنبال توضیحات نویسنده در خصوص این واژه (خلافت) که در فصل سوم بحث شده، بیاوریم. حال با این توضیح به فصل چهارم بازگشته، به طور مختصر به یکی دو مورد از مقولات این فصل که به جنگ و صلح اختصاص دارد، اشاره می کنیم. لویس در ابتدا به اهمیت واژگان جنگ و صلح و ذهنیتی که غربی ها از این دو مقوله در خصوص مسلمانان دارند، توجه می کند (ص ۷۱) و سپس، خاطر نشان می سازد که بر خلاف آنچه ممکن است در اذهان عامه وجود داشته باشد، در زبان سیاسی اسلام معادلی برای ترکیب «جنگ مقدس» (Holy War) وجود ندارد، بلکه اجزای این ترکیب معادلهای جداگانه دارد: «War» معادل عربی «حرب» و «Holy» معادل «مقدس» است (همان جا). سپس، در ادامه فصل، ضمن آوردن آیات و برخی وقایع تاریخ اسلام به تقسیم بندی های فقهی و اصطلاحاتی چون دارالکفر، دارالحرب، دارالاسلام و مباحثی همچون فرض کفایی و فرض عینی و غیره می پردازد. بخشی از این فصل به توضیح واژه «Assassin» که

معادل «حشاشین» است و به عملیات «تور» معنا شده اختصاص یافته است. او در ابتدای بررسی می‌گوید که پایان نامه دکترای وی در خصوص فرقه اسماعیلیه است و در ادامه، در فصل چهارم (جنگ و صلح)، فرصتی به دست می‌آورد و واژگان فدایی و Assassin را مرتبط با هم مورد بحث قرار می‌دهد.

سرانجام، لوئیس در انتهای کتاب خود این اعتقاد را می‌آورد که تحت تأثیر غرب و علما نیست. در قرون گذشته، علاوه بر زبان کلاسیک اسلام، بنیادگرایان در ایران، مصر و دیگر نقاط سرزمینهای اسلامی از یک زبان سیاسی «جدید» هم استفاده می‌کنند (ص ۱۱۶). البته، لوئیس به شرح و بسط این مقوله نمی‌پردازد.

حال، با فراغت از معرفی اجمالی کتاب لوئیس، نکاتی چند را در ادامه بحث لحاظ می‌کنیم. لوئیس برای اینکه زبان سیاسی اسلام را به فهم غربی‌ها نزدیک کند، گاه به تعمیمات و تشابهاتی در می‌غلطد که فاقد اعتبار لازم است. به عنوان مثال، او تلاش می‌کند که «ام القری» در قرآن را معادل وام گرفته شده «متروپولیس» یونانیان قلمداد کند (ص ۷-۶). گونه دیگر از اشتباهات لوئیس، استفاده از روایات یا موارد شاذ و نادر است که بیش از آنکه در جای خود دارای سندیت و اصالت بوده باشند، از برساخته‌های گروه‌های درگیر اسلام در

توجیه حقانیت دعاوی خویش می‌باشد. نمونه برجسته این روایات، برساخته‌ای است که لوئیس در ابتدای فصل سوم آورده است، یعنی روایت «سیکون بعدی خلفاء...»، در حالی که این روایت همان گونه که اشاره کردیم از جمله برساخته‌هایی است که با هدف توضیح تاریخ مسلمانان همچو «امرواقع» در کتابها ثبت و ضبط شده است و حتی در فواصل نزدیک پس از مرگ پیامبر، هیچ موردی که حکایت از آشنایی مسلمانان با چنین روایتی داشته باشد، در تواریخ نیامده است. توجه دیگر در کار لوئیس آن است که او مانند عموم پژوهشگران غربی، عمدتاً در آشنایی با منابع اهل سنت، اقدام به پژوهش و نگارش می‌کند. لذا در آثار او واژگان و مفاهیم گرایشهای شیعی به طور عام مورد بحث قرار نمی‌گیرد. البته، باید مواردی همچون اسماعیلیان را که مورد توجه پژوهشگران غربی است، مستثنی ساخت. گذشته از این، اجزای کار لوئیس، چندان نو و ابتکاری نیست. به عنوان مثال، در مورد بحث خلافت و واژگان مربوط به آن تک نگاری‌هایی صورت گرفته که بعضاً شایان توجه نیز هستند. به طور نمونه، می‌توان به رساله پیشتاز «خلیفه و سلطان» از بارتولد (ترجمه سیروس ایزدی - امیرکبیر، ۱۳۵۸) اشاره کرد و نیز توجهاتی که در همین مقوله

گیب و وات همچون متقدمان لوئیس داده اند. پس از اثر لوئیس هم این تک نگاری ها ادامه داشته است که می توان به کتاب *God's Caliph* نوشته Hinds/Crone (Cambridge: 1990) توجه داد. با این حال، مجمعه و ترکیب کار لوئیس حائز اهمیت بسیار است. کتاب لوئیس نه تنها برای آشنایی خوانندگان غربی با واژگان سیاسی اسلام مفید فایده است، بلکه برای پژوهشگران مسلمان نیز به خاطر ترکیب کلی کار و روش ارائه شده در آن و ایضاً آشنایی لوئیس با زبانهای عربی، فارسی و ترکی بهره های مطالعاتی بسیاری دارد. کتاب لوئیس، یک منبع مناسب برای بحثهای تطبیقی از منظر معادلهای واژگان سیاسی است. در پایان جای دارد که به این دو نکته نیز توجه کنیم:

۱. چه بجا خواهد بود که ما نیز زبان سیاسی غرب را مورد مطالعه و پژوهش جدی قرار دهیم. آشنایی با واژگان سیاسی و غیر سیاسی غرب چه از ساحت مسیحیت یا ساحت عصر روشنگری در قرون هیجدهم و غیره یک ضرورت جدی است؛

۲. حوزه های علمی دانشگاهی ما، مطالعات غرب شناسانه را در ساحتهای مختلف آن از جمله برنامه های اصلی، گسترده و پایدار خود قرار دهند. مقدم بر غرب ستیزی یا غرب گرایی، غرب فهمی است.

حاتم قادری

دانشگاه تربیت مدرس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی